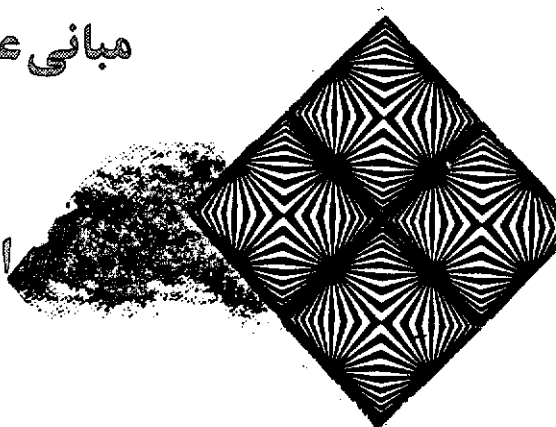


مبانی عقلانی حکومت مجتهدان

در عصر غیبت

از دیدگاه سید جعفر کشفی

عبدالوهاب فراتی



اشاره:

سید جعفر دارابی که به دلیل کشف و کرامت به «کشفی» معروف گردید در سال ۱۱۹۱ هـ. ق. در قصبه «اصطهبانات» دیده به جهان گشود و در سال ۱۲۶۷ هـ. ق. در بروجرد بدرود حیات گفت. وی که طی دوره حیات خویش با سلسله زندیه و قاجاریه هم عصر بود، مستقیماً مسئولیت سیاسی بر عهده نگرفت و با عزلت گزینی، از دخالت در امور سیاسی پرهیز می کرد لکن با حسام السلطنه، فرزند فتحعلیشاه، که در آن روزگار ولایت بروجرد و بختیاری را بر عهده داشت، رابطه ای نیکو برقرار کرد و به درخواست او برخی از آثار

خود هم چون میزان الملوك، تحفة الملوك، کفایة الایتام و اجابة المضطرين را به نگارش درآورد. کشفی مجموعه ای از نگرش ها و گرایش های فلسفی، عرفانی و فقهی را در ذیل یک نگرش جامع یعنی «عقل و جهل» دارد. در واقع او جهان را آمیخته ای از عقل و جهل می داند و در تلاش است تا جامعه، تاریخ و انواع حکومت ها را بر اساس آن دو تبیین نماید. دولت در اندیشه وی یا حق است و یا باطل، «دولت حق» و «مدینه الهیه» تنها در زمانی متصور است که حضور و غلبه عقل ممکن باشد. چنین امکانی نیز در دو مقطع از تاریخ بشر



رخ داده یا می دهد: نخستین مقطع به عصر انبیا اختصاص دارد که در این دوره تنها «رویه ظاهری عقل» در لباس شریعت هویدا شده است. در دومین مقطع که «رویه باطنی عقل» عیان می گردد و به عصر ولایت شهرت می یابد آخرین ولی خدا ظهور کرده و تشکیل «دولت حقه ثانویه» می دهد. در فاصله این دو مقطع تشکیل دولت حقه به علت خلط عقل و جهل یا غلبه جهل بر عقل میسر نیست و نمی توان هر دولتی را در قلمرو اسلامی مشروع دانست و با آن همکاری نمود، اگر بتوان در این دوره کسی را پیدا کرد که واجد دو رکن «علم و قدرت» باشد باید حکومت بدو سپرده شود و از او اطاعت کرد. در صورتی که دست یابی به چنین فردی ممکن نباشد و عملاً در حوزه عرفیات و شریعات تفکیک به وجود آید، اطاعت از سلطانی واجب است که به عدالت رفتار کند که در غیر این صورت، عزلش لازم می گردد.

در واقع نوشتار حاضر به بررسی دولت آرمانی کشفی در عصر غیبت می پردازد و در این بحث برای اثبات حاکمیت مجتهد

جامع الشرایط به استدلال های عقلی روی می آورد و ادله نقلی را چندان وافی به مراد نمی داند.

الف) هم چنان که اشاره شد بنابر اندیشه کشفی تشکیل دولت حقه یا مدینه الهیه تنها در عصر نبوت و ولایت امکان پذیر است، از این رو در فاصله این دو عصر برپایی چنین دولتی قابل دست رسی نیست و عملاً در دوره غیبت یا عصر خلط عقل و جهل به علت عدم حضور آخرین امام شیعیان به تاخیر افتاده است. البته نبود رسول الله (ص) و امام (ع) در دوره میانه، بدین مفهوم نیست که جامعه اسلامی نیازی به نهاد حکومت ندارد و شخصی یا نهادی بر آن ها حکم نراند، زیرا همان بلیه ای که جوامع غیردینی، در صورت نداشتن دولت بدان مبتلا می شوند جامعه دین داران نیز به آن دچار می گردد.

از آن جا که به دیده کشفی، دین بدون دولت از کارایی می افتد، در فرضی که جامعه دین داران فاقد دولت باشد همانند جوامع دینی، خشونت، تعدی و تجاوز انسان ها به یکدیگر آنان را مثل درندگان خشکی و ماهیان دریا می درد و هرج و مرج

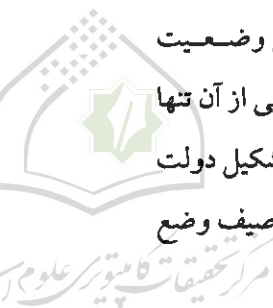
و بی ثباتی نظام اجتماعی آدمیان را مختل می گرداند، پس بالضروره باید نوعی از تدبیر باشد که هرکس را در منزلت خود قرار دهد و به حق خویش راضی گرداند و دست تعدی او را از حقوق و مراتب دیگران کوتاه نماید.

از این رو، نقطه عزیمت فلسفه سیاسی کشفی همانند پاره ای از متفکران مغرب زمین، وضع طبیعی است. به دیده وی وضع طبیعی، بهترین وضعیت آنارشیستی است که برای رهایی از آن تنها یک آلترناتیو وجود دارد و آن تشکیل دولت یا جامعه مدنی است. او در توصیف وضع طبیعی می نویسد:

«مردمان و بنی نوع انسان در آرای خود مختلف و در عقول متفاوت می باشند و دواعی افعال و غایات حرکات ایشان در غایت اختلاف است و از برای هریک از آن ها در افعال و حرکات خود مقصدی و غایتی غیر از مقصد و غایت دیگری می باشد. پس اگر آن ها به مقتضای طبایع و مقاصد خود واگذارده شوند هر آینه یکدیگر را مثل سباع

برّ و ماهیان بحر می درند و به افساد و اقنا یکدیگر مشغول می شوند و عالم را هرج و مرج و نظام را مختل می گرداند. پس بالضروره نوعی از تدبیر می باید که به واسطه آن هر یکی را در منزلتی که مستحق آن است وادارد و قانع گرداند و به حق خودش راضی سازد و دست تعدی و تصرف او را در حقوق و مراتب دیگران کوتاه کند و به شغلی که مناسب اوست و از اسباب معاونت امور معیشت و معاد و دین یکدیگر است مشغول دارد و این نوع از تدبیر همان سیاست مُدن است.^۱

هرچند امروزه پاره ای از اندیشمندان مانند «رابرت نوزیک» در راه حلِ پیش نهادی کشفی و امثال او تردید کرده و آلترناتیو دیگری برای رهایی از نابسامانی های وضع طبیعی مطرح می کنند^۲، اما کشفی اصرار بر آن دارد که جامعه بی دولت، دنیا و آخرت آدمیان را تخریب می کند و بنیان زندگی جمعی را به هم می ریزد. دلیلی که وی بر این مدعا اقامه می کند علاوه بر «بدهت حکم عقل»





مشاهدات تجربی بشر و استنادهای نقلی از دین است. کشفی این سخن حضرت امیر-علیه السلام- را که در پاسخ به فرقه خوارج فرمودند نقل می کند:

«نَعَمْ إِنَّهُ لَاحْكَمُ الْأَلِلَّةِ وَلَكِنْ هَوْلَاءُ يَقُولُونَ: لَا أَمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَأَنَّهُ لَا بَدُءَ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَرُّ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السَّبِيلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاخُ مِنْ فَاجِرٍ؛

بلی نیست حکمی از برای احدی مگر از برای خدا و هر حکمی که غیر از حکم خداوند است باطل و بی اعتبار است و لکن مراد ایشان از این سخن نه این است، بلکه می گویند که مردمان را امیری و امامی در کار نباشد و باید که در جمیع امور رجوع به قرآن و به کلام خداوند نمود و حال آن که مردمان را لابد و ناچار است از امارت امیر و سلطنت سلطانی، خواه آن که آن امارت و سلطنت به طریق نیکویی

و خوب کرداری یا به طریق زشتی و بدکرداری باشد تا آن که عمل و کار خود را بنماید در امارت و سلطنت او، مؤمن و برخوردار بگردد و تمتع و فایده دو روزه دنیوی ببرد کافر، و تا آن که خداوند برساند در آن امارت و در ایام آن دولت هر چیزی را به مدت خودش و جمع نموده بشود به واسطه آن امارت، غنیمت و فواید، و مقاتله نموده بشود با دشمن، و امن بگردد راه ها، و گرفته شود حق هر ضعیفی از آنانی که قوی می باشند تا آن که استراحت بیابد و آسوده گردد مؤمن و نیکوکار و آسودگی حاصل شود مردمان را از فاجر و بدکردار.»

یا این روایت که می فرماید:

«إِمَامٌ عَادِلٌ خَيْرٌ مِنْ مَظْطَرٍ وَابِلٍ وَأَسَدٌ حَطُومٌ خَيْرٌ مِنْ سُلْطَانٍ ظَلُومٌ وَسُلْطَانٌ ظَلُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومُ؛

امام و پیشوای عادل بهتر و پرنفع تر است از باران دانه درشت، و شیر در هم شکنده بهتر است از پادشاه

ظلم کننده و پادشاه ظالم بهتر است
از فتنه ای که به سبب نبودن
پادشاه، همیشگی و دائمی باشد.^۱
و در روایت دیگری آمده است که:

«سلطان جائز اربعین عاما خیر من
رعية مهمة ساعة واحدة من النهار؛
سلطان ستمکار و جورپیشه در
چهل سال، بهتر است از رعیتی که
مهمل و سرخود باشد در یک
ساعت از روز.»

استنادی که کشفی به این دسته از
روایات به ویژه «فتنة دوم» در روایت دوم
می کند در واقع به همان وضع طبیعی
اشاره دارد که انسان ها به «مقتضای طبایع و
مقاصد مختلفة» خود به افساد یکدیگر
مشغول هستند و برای رهایی از آن تنها یک
راه وجود دارد و آن تشکیل دولت است
خواه آن دولت به «طریق نیکویی و
خوب کرداری یا به طریق بدکرداری باشد»
(روایت اول).

وی هم چنین با همین رهیافت به تفسیر
برخی از آیات می پردازد؛ مثلاً در تفسیر
آیه «إِذْ قَالُوا لَنَبِيٍّ لَّهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ أَنْ تَتَّقُوا اللَّهَ»

الْقِتَالِ إِنْ لَأَنْتَقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَنْ نَقَاتِلَ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجَنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا»
می نویسد:

«و از این جاست ایضا که
بنی اسرائیل به سبب نداشتن امیر و
سلطانی، مغلوب دشمنان خود
گشتند و مدتی دریه در و ذلیل و
منکوب بودند تا آن که مشیت
خداوند تعلق به غالبیت آن ها گرفت
پس از پیامبر خود نصب سلطان را
خواهش نمودند.»^۲

و در نهایت نتیجه می گیرد که:

«از مضامین این آیات و احادیث و
امثال آن ها علاوه بر مشاهده و
تجربه بر تو معلوم می شود که نظام
امر معیشت و معاد بنی نوع انسان و
بقا و انتظام مدن و شهرها بدون
سلطنت سلطان قاهر و نظر و تدبیر
سائنس مدبر که ایشان را بر وفق آثار
عقل و نور حکمت اتفاق و ائتلاف
دهد منتظم نمی گردد و معموری در
روی زمین حاصل نمی شود.»^۳

(ب) جریان وضع طبیعی که به
هرج و مرج کشیده می شود در واقع بازتاب



نیروهای شر انسان است که از طبیعت او برمی خیزند. در اندیشه کشفی انسان در آغاز خلقتش هیچ ویژگی بالفعلی نداشته و بر هیچ «صفتی که ملکه او باشد و به آن موصوف و معروف باشد» مقطور نگشته و خلق نشده است. لکن به صورت بالقوه نیروهای خیر و شری دارد که اجزای ترکیبی او را تشکیل می دهند. بنابر رای بسیاری از مفسران هر جا که خداوند از صفات رذیله بشر سخن می گوید اشاره به نیروی شر و طبیعت او دارد و هر زمانی که انسان را می ستایند فطرت او را نشانه گرفته است. سؤال مهمی که در این جا مطرح می شود این است که تشکیل دولت تا چه میزان به وضعیت طبیعی خاتمه می دهد؟ از نظر کشفی دولت تنها در انتظام امور آدمیان و جلوگیری از هرج و مرج داخلی نقش دارد، در واقع دولت با در اختیار گرفتن بخشی از آزادی انسان ها «نظام امر معیشت» آن ها را بر عهده می گیرد. با این همه نمی تواند به غائله وضع طبیعی پایان دهد و با کنترل نیروهای درونی انسان، جامعه ای سالم بنا کند. آن چه که می تواند با تقویت

نیروهای خیر انسان و تعدیل طبیعتات او، جامعه ای سالم و محکم تاسیس کند «دین» است، در واقع دین با «تکالیف شرعی و تادیبات عقلیه» به کنترل نیروهای شر انسان می پردازد و بدین نحو با استفاده از دولت به وضعیت طبیعی خاتمه می دهد. توجه به تکلیف و تادیب در سروسامان دادن وضع طبیعی در واقع نقطه جدایی کشفی از «هابز» و سلف خوش بین و بدبین اوست، در دستگاه فکری کشفی، فلسفه سیاسی طرفداران وضع طبیعی، متضمن حقیقت است ولی این حقیقت توسط چیزی به عنوان قرارداد اجتماعی به تنهایی و بدون کمک از ایمان دینی قابل کشف نیست، زیرا تشکیل دولت به تنهایی نمی تواند «معیشت انسانی» را از «معیشت حیوانات» جدا سازد و فلسفه و هدف از خلقت آدمی را تامین نماید. به سخنی دیگر هر چند گریز از وضع طبیعی ما را به ضرورت تشکیل دولت رهنمون می سازد اما دولتی مشروعیت دارد که آدمیان در پناه آن به «اصلاح دین و کمال نفس و اطاعت و رضاجویی پروردگار خود مشغول» شوند و بر معیشت آنان «ثمره اخرویه بقائیه مترتب»

گردد. کشفی دربارهٔ اتکای دین و دولت بیان روشنی دارد؛ او با استفاده از این عبارت مشهور: «الدین والملک توامان لایتم احدهما الا بالآخر» می‌گوید:

«هیچ یک از آن‌ها به اتمام نمی‌رسد مگر به دیگری، چون که اقامه دین با عدم سلطنت سلطان و عدم نظام، غیر متحقق الوقوع است و امارت و سلطنت بدون دین، طریقه معیشت و معاشرت

حیوانات است و ثمرهٔ معادیه اخرویه که شان معیشت بنی نوع انسان است بر آن مترتب نمی‌گردد زیرا که سلطنت به منزله ارکان است و (دین به منزله اساس) و اساس بی ارکان، ضایع و ناتمام است و ارکان بی اساس غیر مستقیم و خراب. پس امارت و سلطنتی که از برای بنی نوع انسان است و آیات و احادیث در مدح و فضیلت آن رسیده همان امارت و سلطنتی است که با دین توام و به هم بسته باشد نه غیر آن.^۵

در درجه بعد کشفی به لحاظ منطقی،

رابطه بین دین و دولت را از نوع رابطه عموم و خصوص من وجه می‌بیند که هریک از آن دو وجه اشتراك و افتراقی دارند. (سلطنت بدون دین → توام بودن دین و سلطنت) ← دین بدون سلطنت) لکن از آن جا که دین بدون دولت «تحقق و وقوعی» نمی‌یابد و بر سلطنت بدون دین هم، چیزی جز «دفع هرج و مرج» مترتب نمی‌گردد، «هیچ یک از اهل عقل» بر افتراق آن دو تن نمی‌دهد.

لکن از آن جا که دین را بدون سلطنت و نظام، اصلاً تحقق و وقوعی نمی‌باشد و از برای سلطنت بدون دین تحقق و منفعتی فی الجمله می‌باشد و حصول نظام و دفع هرج و مرج بر آن مترتب می‌گردد. پس امارت و سلطنتی که از برای بنی نوع انسان است و آیات و احادیث در مدح و فضیلت آن رسیده است همان امارت و سلطنتی است که با دین توام و به هم بسته باشد نه غیر آن.^۶

(ج) هم چنان که مشاهده گردید در





اندیشه کشفی «توام بودن دین و دولت» تنها راه کارِ گریز از وضع طبیعی و نیل به سعادت دنیا و آخرت آدمیان است. سوال اساسی و مهمی که هم اینک در پیش روی کشفی قرار می گیرد این است که چنین دولتی باید به چه کسی واگذار شود؟ به عبارتی دیگر، چه کسی لازم است در جامعه دین داران حکومت کند؟

وی در پاسخی که به این سئوال می دهد به دو عنصر «علم و قدرت» یا «سیف و قلم» توجه و افری دارد. به دیده او کسی می تواند وارد سیاست مدن شود و زمام امور دین داران را به دست گیرد که هم علم به کاری قدرت و «تدبیر در امر اجتماعات و احوال مُدن و اوضاع عالم» را دارا باشد و هم آگاه به دین و شریعت اسلام باشد. در عصر حضور این شخص، کسی نیست جز معصوم- علیه السلام- و امامت در واقع یعنی جمع بین امارت و دیانت، و این همان دولتی است که کشفی از آن به «دولت حقه» تعبیر می کند:

«امارت و سلطنتی که با دین توام و به هم بسته و عموم و شمول آن بالنسبة به تمام مدن و اهل عالم

است همان معنای امامت و وصایت نمودن مر رسول (ص) است که صاحب آن در زبان شرع و در نزد محدثین به اسم «امام» نامیده شده است و حکما او را مدبّر عالم و انسان مدنی و ملک علی الاطلاق گفته اند و فعل او را که امامت است صناعت ملک و سیاست فاضله گویند و دولت او را به اسم دولت حق نامیده اند.^۷

لازمه وجود آن دو عنصر در شخص معصوم، آن است که زعامت مسلمین باید به آنان سپرده شود و بر مسلمانان نیز واجب است که تنها آنان را به عنوان خلفای بلافصل رسول الله (ص) برگزینند. در درجه بعد پاسخی که کشفی در عصر غیبت به سوال مذکور می دهد شبیه فیلسوف شاهی است که افلاطون در پی آن است. یعنی شخصی در این دوره صلاحیت به قدرت رسیدن دارد که واجد آن دو رکن در امامت باشد به سخنی روشن تر یا باید سلطان، عالم گردد و یا عالم، به سلطنت رسد:

«و معلوم می شود ... که مجتهدین

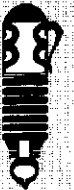
و سلاطین هر دو یک منصب را می‌دارند که همان منصب امامت است که به طریق نیابت از امام، منتقل به ایشان گردیده است و مشتمل بر دو رکن است که یکی علم به اوضاع رسولی است که آن را دین گویند و دیگری اقامه نمودن همان اوضاع است در ضمن نظام دادن عالم که آن را ملک و سلطنت گویند و همین دو رکن است که آن‌ها را سیف و قلم گویند یا سیف و علم نامیده‌اند.^{۸۴}

بنابراین کسی می‌تواند در عصر غیبت بر جامعه دین داران حکومت کند که جانشین معصوم (ع) در دو رکن امامت باشد. حال چه مجتهد، قدرت سیاسی را به دست گیرد و چه صاحب قدرت، مجتهد شود، در واقع کسی به قدرت می‌رسد که مجتهد و آگاه به دین (اوضاع رسولی) است. در چنین صورتی است که دین با دولت توأم می‌گردد و حکومت اسلامی در عصر غیبت امتداد و ذیل بحث امامت در عصر حضور می‌شود.

بدین ترتیب کشفی پس از گذر از

مراحل و استدلال‌های عقلی و نقلی به لزوم حاکمیت مجتهدین در عصر غیبت رای می‌دهد و آن را در صورت برپایی، تنها نوع حکومتی می‌داند که از مشروعیت برخوردار است. البته وی نه صرف اجتهاد در دین را تنها ملاک می‌داند و نه هر مجتهدی را بالفعل صالح برای چنین منصبی می‌یابد. شرایط و ویژگی‌هایی که او برای چنین مجتهدی برمی‌شمارد بسیار سخت است و بدین علت بسیاری از معاصرین خود را صالح برای به دست گیری قدرت سیاسی نمی‌داند و خود نیز در پیدایی مصادیق آن به دشواری افتاده است. این شرایط عبارتند از:

- ۱- فراگیری علوم رسمیه: منظور او از علوم رسمیه، همان علوم ابزاری است که در فهم آیات و روایات ایفای نقش می‌کنند. این علوم همان علوم متداول در حوزه‌های شیعی می‌باشند که از روزگار قدیم به این سو، فرا گرفته می‌شوند مانند صرف و نحو، لغت، معانی بیان، اصول فقه، منطق، رجال، تفسیر و علم حدیث.
- ۲- عدالت: منظور وی از عدالت، همان «کیفیتی است راسخه و حالتی است



ثابته ... در نفس انسان که صادر می شود به سبب آن، امور بر وجه استقامت و صواب ... و مانع می شود از صدور حرکات قبیحه و غیر حمیده و از ظهور اقوال و افعال زشت ناپسندیده.^۹

۳- تائید ارواح ملکوتیه و حصول قوه قدسیه: از آن جا که به دیده او «مطلق علوم، خواه رسمیه و خواه حقیقیه، عبارت از استماع لفظ یا دیدن نقوش و خطوط می باشد و ثانیاً: قواعد و اصول این علم بی شمار و تقابل و تعارض فیما بین آنها بسیار است و ثالثاً: جاری ساختن قواعد و اصول و جزئیات و استخراج نمودن فروع از آنها کاری است غیر ممکن، ... باید فقیه به مدد الهی و دستیابی به علم سلیم، که از افراط و تفریط که حد وسط مابین جریزه و بلاهت است و آن را حکمت می نامند، قادر شود قواعد و اصول را در محال و جزئیات جاری ساخته و فروع را بر اصول معلوم نماید و این حالت حاصل نمی شود مگر به استکمال نفس ناطقه او در قوه نظریه که حکما آن را حکمت نظریه و علمیه و فقها آن را قوه قدسیه گویند.»

ویژگی اول و دوم، از جمله شروط عامه ای هستند که مورد قبول همه علما می باشند. آن چه که کشفی را از سایرین، متمایز می کند: عقیده و تمایل او به خصیصه سوم است. در واقع وی به علت گرایش های شهودی و عقلی که دارد علاوه بر تحصیل علوم متداول در حوزه های دینی و نیز دارا بودن ملکه عدالت، برخورداری از حکمت نظری و علمیه را شرط لازم می پندارد. حکمت علمیه که به تعبیر او در روایات معصومین (ع) از آن به فهم تعبیر شده است، عبارت است از: «معرفت و شناختن یا شناسانیدن چیزی را به همان حقیقت و نفس الامری آن چیز ... و این نمی شود مگر به طور وجدان و عیان که دیگر مجال شک و شبهه و ریب در آن نباشد. و این قسم، مرتبه اعلا از علم و فهم است و آن را حق الیقین گویند.» این مرتبه از علم در واقع شناختی است شهودی و عرفانی که «به واسطه زهد از دنیا و رغبت به آخرت و عشق به ذات باری تعالی حاصل می آید.» و به واسطه همین علم است که رابطه بین انسان و عالم عقل به وجود می آید. علاوه بر این

فرشته ای که اتصال شدید به عالم عقل دارد
 مامور است که از طریق گوش راست دل،
 حقایقی را که در عالم مافوق، ثبت و
 موجودات را به انسان منتقل کند.^{۱۰}

و در واقع اگر مجتهدی بتواند قوه قدسیه
 را تحصیل کند نسبت به سایر عالمان دینی که
 آن را ندارند «زیادتر می فهمد و محکومات او
 بیش تر [از متشابها] است». ^{۱۱}

اگر همه صفات و شرایط دشواری که
 ذکر آن ها به میان آمد، در فقیه ای
 آشکار گردید در آن هنگام است که به دیده
 کشفی، او فرمان روایی حقیقی و واقعی
 مؤمنان است و او همان کسی است که
 روایات معصومین - علیهم السلام - درباره
 او سفارش های ویژه ای کرده اند.

«کسی که به این درجه رسید و
 عدالت ملکه او شد، صاحب
 طریقه است و به حکم "انظروا الی
 من کان منکم قد نظر فی حلالنا
 و حرامنا ...» بر شیعیان
 مفترض الطاعة و حاکم اناس
 خواهد بود و تقلید او بر اشخاصی
 که به این درجه نرسیده اند واجب،
 و رد فرموده او، رد فرموده رسول

و تخلف از شریعت است چون که
 او نائب عام امام و بعد از او مقتدای
 انام است. ۱۲۰

بدین سان کشفی در چهارچوب اندیشه
 سیاسی خود در عصر غیبت، اصالت را از
 آن حکومت فقیهان و مجتهدان شایسته
 می داند، زیرا شایسته ترین فردی که
 می تواند در این دوره، زعامت مسلمین را
 بر عهده گیرد، شخصی است که علاوه بر
 تسلط بر شریعت، فن به کارگیری قدرت را
 می داند و از حکمت علمیه نیز برخوردار
 می باشد. در صورتی که چنین فردی
 یافت شود، باید قدرت و زمام امور به او
 سپرده شود چرا که وی با داشتن حکمت
 علمیه و قوه قدسیه، تنها کسی است که
 می تواند با عقل کل مرتبط گردد و در سایه
 چنین ارتباطی با مدینه الهیه یا دولت حق
 نزدیک شود. از این رو نزدیک شدن یا
 دور شدن از جامعه دین داران مدینه
 النبی (ص) یا حکومت امام زمان (ع) ملاک
 و میزان مشروعیت قدرت سیاسی در عصر
 غیبت است.

هم چنان که مشاهده گردید کشفی برای
 اصالت بخشیدن به حکومت فقیه در عصر



غیبت به برداشت های عقلی روی می آورد و چندان توجهی به روایات وارده در این خصوص ندارد. هر چند او در آثار به جای مانده اش فصلی را درباره اختیارات فقیه در عصر غیبت، نگشوده است لکن به طور پراکنده در مباحثی از قبیل نماز جمعه، قضا و مسئله اجتهاد و تقلید، از آن سخن به میان آورده است، در عین حال از روایاتی که نقل می کند بیشتر منصب افتا و قضاوت را برداشت می کند و به دلالت آن ها بر منصب امور سیاسی، اعتقادی ندارد.

احادیثی که وی در این باره ذکر می کند عبارتند از:

۱- اللهم ارحم خلفائی، قیل یا رسول الله ومن خلفائك؟ قال: الذین یأتون من بعدی یروون حدیثی وستی^{۱۳}.

۲- قال رسول الله (ص): «ان العلماء ورثة الانبیاء»^{۱۴}.

۳- قال علی (ع): «العلما حکام علی الناس»^{۱۵}.

۴- قال الصادق (ع): ... ینظر ان من کان منکم ممن قدر وی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فلیرضوا به

حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکما فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله وعلینا ردّ والراد علینا الراد علی الله وهو علی حد الشرک بالله^{۱۶}؛ باید از کسانی پیروی کرد که از امامان حدیث روایت می کنند و در حلال و حرامی که از سوی آنان تعیین شده به دیده دقت می نگرند و از احکام آن ها آگاهی دارند، زیرا افرادی حق حکومت دارند که از سوی امام معصوم (ع) برگزیده شده اند، از این رو اگر آن فرمان روایان حکمی صادر کنند و کسی بدان سر نهد روشن است که بر حکم امام ارجح نهاده و این کار در حد شرک به خداوند

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مجموع روایاتی که کشفی در خصوص مناصب و جایگاه فقیه ذکر می کند همین چهار حدیثی است که بدان ها اشاره گردید. در عین حال هم چنان که قبلاً گفته شد عقیده ای به اطلاق روایات ندارد و بیش تر از آن ها همان منصب افتا و قضاوت را استنباط می کند. وی در تنها اثر فقهی خود یعنی «کفایة الایتام» در این باره بالصراحه می نویسد:

«فتوادادن، منصب امام یا نایب

خاص یا عام او می باشد بالنص و
بلاخلاف، و از برای غیر آن ها
جایز نمی باشد و مراد از نایب عام
بلاخلاف و در قویۀ عمر بن حنظله
و ابی خدیجه - که هردو مقبوله

می باشند - هر کسی است که در
زمان غیبت یا حضور، بالغ و عاقل
و مؤمن یعنی اثناعشری و عادل و
طاهر الولد و فقیه یعنی مجتهد
باشد ... و ایضا قضا، منصب
مختص به امامت است و از برای
احدی جایز نمی باشد مگر به «اذن

خاص یا عام» و امام نیز به «حکم
دو روایت ابی خدیجه و عمر بن
حنظله» به «فقیه جامع الشرایط»،
«اذن عام» داده است و او را حاکم
گردانیده است.^{۱۷}

او هم چنین درباره برداشت نادرستی
که برخی از روایت «پرهیزد از حکومت،
به درستی که حکومت از برای امامی است
که عالم به قضا و عادل بین مسلمین باشد
مثل نبی یا وصی او» می کنند، می گوید:
مخفی نماند که نایب خاص یا عام امام
داخل در قسم دوم و از جمله خلفا و اوصیا

می باشد چون که علما ورثه انبیا می باشند و
پیامبر خود نیز فرمودند که خداوند ارحمت
بفرست بر خلیفه های بعد از من، آن چنان
اشخاصی که روایت می نمایند حدیث مرا
و راه می روند به طریقه من .^{۱۸}

در عین حال تفسیری که او از واژه
«حکومت» می کند با مفهوم امروزی آن
سازگاری ندارد بل منظور وی از این واژه،
قضاوت است، زیرا معمولاً در فقه
اسلامی دو واژه حکومت و قضاوت به یک
معنا به کار می روند و بدین علت، قاضی را
نیز حاکم می گویند.

«و حکم نماینده را قاضی و حاکم
و حکم او را قضا و حکومت
گویند.»^{۱۸}

دکتر عبدالهادی حائری با ذکر روایت
عمر بن حنظله (حدیث شماره ۴) در تلاش
است تا از روش نقلی، ولایت فقیه در
عصر غیبت را از دیدگاه کشفی،
استنباط کند - که البته این برداشت با تکیه
تنها بر کتاب «اجابة المضطربین»
درست است - اما با دقت در کلیه آثار وی،
به نظر می رسد کشفی تنها با فراهم آوردن
مقدمات عقلی به ولایت مجتهدین تن



می دهد و دلالت روایات وارده در این باره را ناکافی می داند؛ مثلاً وی در بحث نماز جمعه از کتاب «کفایة الایتام» می نویسد:

«برخی دیگر وجوب تخیری آن را مشروط به وجود فقیه عادل و مستجمع همه شرایط فتوا که آن را مجتهد گویند دانسته اند به توهم این که روایت عمر بن حنظله دلالت بر نیابت عامه از برای او دارد و حال آن که روایت مزبور دلالت بر بیش تر از شغل حکومت و فتوادادن مابین مردمان ندارد و چنان که معلوم است آن هم به جهت تعطیل معاش و معاد مردمان و لزوم حریت و فساد ایشان است که هیچ کدام در ترك نمودن نماز جمعه نمی باشد.»^{۱۹}

از این رو، به نظر می رسد کشفی دلالت روایت عمر بن حنظله، بر امور سیاسی را نمی پذیرد و قرائن موجود در روایت را نیز برخلاف می یابد. بدین معنا که بهترین بیانی که می توان برای اثبات ولایت سیاسی فقیه ذکر نمود تمسک به

اطلاق جمله «فانی جعلته علیکم حاکماً» می باشد و از آن جا که این عبارت بدون قید ذکر شده، ممکن است نتیجه بگیریم که افراد مورد نظر، در همه مواردی که احتمال

نیابت از امام معصوم - علیه السلام - می رود، صاحب ولایت اند. در حالی که کشفی چنین برداشتی را «توهمی» بیش نمی داند و عقیده بر آن دارد که روایت مذکور «بر بیش تر از شغل حکومت و فتوا دادن مابین مردمان» دلالت ندارد، زیرا اطلاق جمله مذکور که موجب شمول کلیت آن می شود نسبت به محمول (= فقیهان) جریان ندارد. قدر مسلم و متیقن آن - با توجه به محتوای صدر روایت - همان رفع خصومت و قضاوت میان مسلمین است. چنین برداشتی نیز در خصوص دو واژه به کار رفته در حدیث شماره (۱) و (۳) یعنی خلفا و حکام شده است. در عین حال کشفی چندان هم بی میل نیست که از این دسته از روایات، در تائید برداشت های عقلی خود، بهره جوید و به دیده حکم ارشادی و امضایی به آن ها نظر افکند.

بدین سان، کشفی با رویکرد به عقل در



تلاش است تا حکومت در عصر غیبت را به کسی واگذارد که هم واجد علم (= فقه) و هم واجد سیف (= قدرت) باشد. در صورتی که چنین فردی یافت نشود و به قدرت رسد دولت آرمانی وی یعنی ریاست حکمت برپا می گردد.

در درجه بعد، کشفی به این سوال می اندیشد که آیا شرایط و اوضاع دوره حیات او، اجازه برپایی دولت آرمانی او را می دهد یا نه؟ پاسخ او به این سوال، منفی است و بدین علت در پی یافتن عوامل آن است. به عقیده وی تاکنون دو عامل سبب شده تا چنین دولتی تحقق نیابد:

(۱) حوادث گذشته تاریخ اسلام؛

(۲) کوتاهی فقیهان.

۱- حوادث گذشته تاریخ اسلام:

این که چرا در دوره غیبت، برپایی ریاست حکمت، امکان ندارد، کشفی بخشی از عوامل آن را به حوادث گذشته تاریخ سیاسی مسلمین نسبت می دهد. به دیده وی در درازای تاریخ اسلام وقایعی رخ داده که مانع از اجتماع دو رکن علم و سیف در شخص حاکم اسلامی شده است.

از یک سو دور نگه داشتن تعمدی علما از سیاست و به دنبال آن ظهور «نوعی فتنه و هرج و مرج» در جامعه اسلامی سبب شد تا عالمان دینی به امر سیاست توجه نکنند و «دست از سلطنت و رکن سیفی» بکشند و تنها به تحصیل علم پردازند. از سوی دیگر سلاطین نیز به علت فراموش کردن هدف از برپایی دولت، تنها به «نظام دادن امر عالم» بسنده کردند و بدین صورت از «تحصیل علم دین و اوضاع رسولی» بازمانده و به «سلطنت سفلیه» روی آوردند و در نهایت در هیچ کدام از طرفین «علم و قدرت» یک جا متمرکز نشد و رفته رفته جامعه دین داران از ریاست حکمت محروم گردید.

پس از انفکاک و مفارقت آن دو رکن، دولت آرمانی کشفی در دوره خلط عقل و جهل که با حاکمیت «مجتهد ذی قدرت» یا «قادر ذی علم» متبلور می شد زمینه های تحقق خود را از دست داد و به تدریج حوزه عرفیات و شرعیات میان دو دسته از نخبگان جامعه اسلامی تقسیم گردید و «مجتهدین و علما حامل یک رکن آن که علم به دین و معرفت به اوضاع رسول شدند و سلاطین متکفل یک رکن دیگر آن



که اقامه و ترویج آن اوضاع است
گردیدند.»

«و حکما این قسم از ریاست را که همه ارکان آن در یک شخص جمع باشد به اسم «ریاست حکمت» نامیده‌اند و باید که در هر شخصی که نایب اوست، ایضا هر دو رکن جمع باشد و لکن چون علما و مجتهدین به جهت معارضت نمودن سلاطین با آن‌ها و منجر شدن امر معارضه به فتنه و هرج و مرج دست از سلطنت و رکن سیفی کشیده‌اند و سلاطین ایضا به جهت میل نمودن ایشان در اول الامر از سلطنت به سوی سفلیه و به سلطنت دنیویه محضه که همان نظام دادن امر عالم فقط است دست از تحصیل نمودن علم دین و معرفت اوضاع رسول کشیدند و اکتفا به علم به نظام به تنهایی نمودند، لاجرم امر نیابت در مابین علما و سلاطین متقسم گردید و مجتهدین و علما حامل یک رکن آن که علم به دین و معرفت اوضاع رسولی است شدند و سلاطین

متکفل یک رکن دیگر آن که اقامه و ترویج آن اوضاع است، گردیدند.»^{۲۰}

هرچند این مفارقت در روزگار کشفی نهاده شده و عملاً تفکیک حوزه عرفیات و شرعیات، مورد پذیرش عالمان و سلاطین قرار گرفته است، ولی به نظر او کار ویژه امر سیاست و نیابت مختل شده و بدین ترتیب، کساد علمی عالمان و دنیوی شدن حکومت سلاطین را فراهم آورده است:

«و به این سبب دین و ملک که باید با هم توأم و به هم پیوسته باشند از یکدیگر جدا شدند و علم علما و جهد مجتهدین به جهت بی نظامی، کساد و بلارواج شد و سلطنت سلاطین ایضا به سبب انفکاک آن از اقامه دین و سنن شریعت، سلطنت دنیویه محضه گردید و امر سیاست و نیابت - چنان که دیده می‌شود - مختل شد و هر دو صنف از منصب نیابت چنان که باید که بوده باشند، افتادند مگر قلیلی از علم مجتهدین که بالنسبه به محدود قلیلی است که اقتدار و پیروی ایشان می‌کنند باقی

۲- کوتاهی فقیهان:

در درجه بعد کشفی در پاره ای از آثار خود، به ویژه میزان الملوك و تحفة الملوك، از این که عالمان روزگار او از عهده وظایف خود به خوبی بر نمی آیند کله مند است و بخشی از عوامل این جدایی را به گردن آن ها می گذارد و بدین علت بسیاری از آنان را شایسته ورود به دولت آرمانی خود نمی داند. او با تقسیم علم به علم ظاهر و باطن، عالمان را نیز به سه گروه عالم به ظاهر، عالم به باطن و عالم به هر دو تقسیم کرده و تنها دو گروه اخیر نیز پاره ای از گروه اول را ناجی و عالم حقانی می داند در عین حال تعداد آنان را (در مقابل دسته هالکین) بسیار اندك می شمارد. وی درباره تعداد بی شمار گروه هالکین می گوید:

«و این طایفه اند که روزه روز زیاد می شوند و غلبه می کنند و غاصب حق و منصب طایفه علمای حقانی می گردند و امانت را ادا و ردّ به اهل آن نمی کنند و در تکلیف و منصب خود خیانت کرده اند و می کنند و تا زمان ظهور حضرت صاحب العصر والزمان- صلوات الله علیه و علی

است و قلیلی از سلطنت سلاطین

که بالنسبه به مواقع نادره ای است که متعلق به امر دین می باشد ایضا پابرجاست. ۲۱

البته این مفارقت به مفهوم ناپیوستگی و عدم همکاری دائمی مجتهدین و سلاطین نیست بل در پاره ای از دوران ها «متعاند و یکدیگر متفرق گشتند» و در برخی از ازمه نیز «با یکدیگر موافقت و معاونت نمودند و در سایه همکاری با هم به اداره مملکت پرداختند. این نوع از حاکمیت دوگانه که به صورت مشارکتی اعمال می گردد همان دولت مطلوب و ممکن است که کشفی در دوران پس از انفکاک به آن روی می آورد و به تعبیر او «ریاست افاضل» نام دارد:

«در بعضی از ازمه با یکدیگر موافقت و معاونت نمودند و سیاست و تدبیر رعیت را به طریق معاونت و شرکت که حکما آن را ریاست افاضل گویند، نمودند و در بعضی از ازمه دیگر متعاند و از یکدیگر متفرق گشتند ...» ۲۲



آبائه- وفور و غلبه زیادی به هم
می‌رسانند.^{۲۳}

برخی از اینان نیز «بر سر منابر به
مداحی سلاطین، ملوک، امرا و وزرا،
صدور، اکابر و اصحاب مناصب و ائمه
جماعت، قضات و حکام، مشغول
می‌شوند و فاتحه و دعای خیر به آن‌ها
می‌گویند ... چنان‌که در این زمان‌ها بسیار
و فراوان می‌باشند و عالم گیر شده‌اند.»

این عبارت‌ها که شیوه زندگی اجتماعی
و سیاسی بسیاری از علمای دوره قاجاریه
را زیر سوال می‌برد، بیان‌گر این مطلب
است که کشفی‌چندان از پادشاهان
قاجاریه، خرسند نبوده و از رابطه حسنه و
نیکوی علما با آنان گله‌مند است. علاوه بر
این، چنین عالمانی «فقاہت را بونکرده و
به مشام ایشان نرسیده» و «تنها احاطه بر
اقوال و اصطلاحات» دارند و درنهایت این
عده با علمای حقانی که «به افعال و گفتار
آنان راضی نمی‌شوند و تبعیت نمی‌کنند
عداوت می‌ورزند و افترا می‌بندند.» این
در حالی است که علمای حقانی که
شایستگی فرمان‌روایی دارند کسانی‌اند که
«حقاً خیر و برکت یکی از ایشان شرق و

غرب را فرا می‌گیرد و مردمان در پناه دولت
و سایه همت او می‌باشند و آن است مدار
وقت و قطب زمان و آن است که حضرت
پیغمبر (ص) به فرموده: «علمای کان‌بیاء
بنی اسرائیل» تفاخر به آن نموده و آن است
که تاجدار «العلماء ورثة الانبیاء»
می‌باشد.»

اما کشفی در یافتن مصداق چنین
عالمی-که وی از او به عالم حقانی تعبیر
می‌کند- امیدوار به نظر نمی‌رسد و
بدین علت از پی‌گیری دولت آرمانی
خویش، ناامید می‌شود. از این رو خود
می‌گوید:

«و این قسم ... نادرالوجود
می‌باشند و در هر عصر اگر که
پنج نفر باشد بسیار خواهد بود.»^{۲۴}
این سخنان نشان می‌دهد که کشفی
نمی‌توانسته علمایی را که در روزگار او
می‌زیستند شایسته حکومت بداند زیرا
فقیهان به جای این‌که به ویژگی‌های عالم
حقانی دست‌یابند تنها به علوم رسمیه
چسبیده و بدین علت نتوانسته‌اند شرایط
نیابت عامه از معصوم (ع) را احراز کنند.

پہی نوشتہا:

۱. تحفة الملوك، ج ۲، ص ۱۰۶.
۲. جهت اطلاع پیش تر ر. ک: دکتر حسین بشیریه، دولت عقل، ص ۱۵۱.
۳. تحفة الملوك، ج ۲، ص ۱۰۶.
۴. همان، ص ۱۰۷.
۵. همان، ص ۱۰۷.
۶. همان، ص ۱۰۸.
۷. همان، ص ۱۰۸.
۸. همان، ص ۱۰۸.
۹. اجابة المضطرين، ص ۹۸.
۱۰. همان.
۱۱. همان، ص ۲۶۱.
۱۲. میزان الملوك، ص ۳۰.
۱۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸.
۱۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴.
۱۵. مستدرک الوسائل، باب ۱۱.
۱۶. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب اول، ح ۴ و باب ۱۱، ح ۱.
۱۷. کفاية الايتام (نسخه خطی) ج ۲، باب قضاء، ص ۲۰.
۱۸. همان، ج ۲، ص ۲۰.
۱۹. همان، باب نماز جمعہ.
۲۰. تحفة الملوك، ج ۲، ص ۱۰۸.
۲۱. همان.
۲۲. همان.
۲۳. میزان الملوك، ص ۱۴۹-۱۵۵.
۲۴. همان.



مرکز تحقیقات کاپویر علوم اسلامی

